

کارگر سو سیالست

سال چهاردهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ۲۲ بهمن ۱۳۸۱

بازتاب سرمایه داری پسین در ایران و مسئله «ملی گرایی» (۶)

تناقضات مرتضی محیط

م. رازی

Razi@kargar.org

مرحله چهارم

سرمایه داری «صنعتی» ایران در عصر امپریالیزم

ظهور سرمایه داری در ایران نیز جدا از تحولات و تغییراتی که در سطح جهانی رخ داد، نبوده است. مراحل انکشاف سرمایه داری ایران نیز با جهت گیری های امپریالیستی و بر اساس نیازهای کشورهای متروپل تعیین و اجرا شد. به عبارت دیگر اهمیت اصلی کشورهای عقب افتاده برای امپریالیزم، عبارت بود از امکانات کشورهای واپسگرا برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای متروپل. بدیهی است که برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای امپریالیستی، می بایستی در ابتدا زیر بنای اقتصادی کشورهای عقب افتاده تغییر داده شود تا آمادگی جذب کالاهای آنها را داشته باشند. در نتیجه کشورهای نظیر ایران می بایستی «صنعتی» گردند.

بقیه در صفحه ۲

رژیم سعی می کند که از حل مسئله ی بیکاری دست بکشد

مسئله ی بیکاری

صفحه ۵

مراد شیرین

سرمقاله

از تکراس تا بغداد در حاشیه حمله نظامی احتمالی آمریکا به عراق

م. رازی

Razi@kargar.org



جورج بوش، رئیس جمهور آمریکا، در سخنرانی خود به نمایندگان مجلس آمریکا، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۳، شیپور جنگ افروزی علیه عراق را با شدت هر چه شدیدتر از پیش دمید. بدیهی است که هیئت حاکم آمریکا مصمم است که حمله نظامی علیه عراق را به هر بهای عملی سازد. حتی در محافل مطبوعاتی بورژوازی اروپایی، بوش را گاو چران تکراسی ی که قلدرمنشانه قصد حمله به بغداد دارد؛ لقب داده اند!

بقیه در صفحه ۲

مارکسیزم در مسایل روزمره

پول و سرمایه

صفحه ۶

سارا قاضی

قیام بهمن ماه و پیامدهای آن صفحه ۷

سر دبیر: م. رازی
زیر نظر هیئت تحریریه

<http://www.kargar.org>

BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

از تکراس تا بغداد

بقیه از صفحه ۱

نوم، سخنرانی جورج بوش همچنان نمایانگر دوره پایانی «ماه عسل» دولت آمریکا با دولت «اصلاح طلب» خاتمی است. دولت آمریکا همراه با متحدان ایرانی آن («سلطنت طلبان» و «سوسیال دمکرات» ها) که چشم امید به تحولات چند سال پیش ایران به ویژه پس از انتخاب خاتمی، دوخته بودند، امروز دیگر از چنین «پروژه ای» قطع امید کرده اند. جریانهای «سلطنت طلب»، «سوسیال دمکرات» های اکثریتی و غیر اکثریتی، «پژوهشگران» و «محققان» دست راستی که هر ساله جلسات در دفاع از اصلاح طلبی سازمان می دادند، و همه با بوق و کرنا از ضرورت اصلاحات تحت رهبری خاتمی سخن به میان می آوردند، و مخالفان دولت خاتمی را به «فرقه گرای» و بی ارتباط بودن به مردم ایران، متهم می کردند، امروز همگی در سکوت مرگ بار فرو رفته اند. جورج بوش به عنوان سخنگوی این عده آب پاکی را به دست همه آنها ریخت. بی کفایتی و بی اراده گی باند خاتمی (و همه نمایندگان مجلس) نشان داد که «تحلیل» های این عده تماماً اشتباه بوده است. نشان داده شد که خود این حضرات بودند که مسایل مردم ایران را به درستی درک نکرده و عملاً به فریب کاری دست زدند. با مرگ «اصلاح طلبی» حکومتی، رسالت این گرایش های فرصت طلب نیز به پایان رسیده است. این عده اگر تا کنون از اعتبار سیاسی در میان مردم ساقط نشده باشند، در آینده چنین خواهند شد.

سوم، حمله نظامی احتمالی به عراق نه تنها وضعیت عراق را بهبود نمی دهد که عده ای دست نشانده شبیه صدام را جایگزین او خواهد کرد (مانند اتفاقی که در افغانستان افتاد). رهبرانی که امروز دست استمداد به سوی آمریکا دراز کرده (بازرانی و امثال او) و در میان مردم تبلیغ کرده که دولت آمریکا، پس از صدام، صلح و دمکراسی به ارمان می آورد؛ تنها در حال فریب دادن مردم هستند. کسانی که باور دارند که آمریکا قصد رها کردن ایران از دست حکام فعلی را دارد؛ سخت در اشتباه هستند. دولت آمریکا هیچگاه برای منافع مردم ایران و یا منطقه عملی جز فلاکت و بدبختی به ارمان نیاورده است. مردم عراق و ایران تنها با اتکا به نهادهای مستقل خود قادر به سرنگونی رژیم های ارتجاعی خواهند بود. امروز در سطح جهانی مخالفت های بسیاری از سوی مردم آذیخواه جهان علیه جنگ عراق سازمان یافته است. برای نمونه در ماه پیش، بیش از ۵۰۰ هزار نفر در واشنگتن و صدها هزار تن در پایتخت های اروپایی تظاهرات کردند. بنا بر آمار بیش از ۷۵ درصد از مردم انگلستان علیه این جنگ موضع اعلام کرده اند. سوسیالیستهای انقلابی نیز در کنار صدها هزار تن از مردم آذیخواه جهان و در کنار مردم زحمتکش عراق خواهان کوتاه شدن دستهای امپریالیزم از عراق و در عین حال سرنگونی رژیم صدام هستند.

- دستهای امپریالیزم از عراق کوتاه!
- مرگ بر رژیم سرمایه داری عراق!
- زنده باد مبارزات مردم ستمده عراق علیه استبداد سرمایه داری!
- زنده باد مبارزات ملیت کرد در راستای تعیین سرنوشت خود تا سر حد جدایی!

ده بهمن هزار و سیصد و هشتاد و یک

سخنرانی شدید الحن جورج بوش همراه با تدارکات پیشین از جمله ارسال چند صد هزار قوای نظامی به منطقه و تبلیغات ضد صدام حسین همه نمایانگر این واقعیت است. جورج بوش همانند سخنرانی سال پیش خود، در مورد مردم ایران اظهار دلسوزی کرده و خواهان برقراری یک «دولت دمکراتیک» در ایران شد. در حاشیه سخنرانی جورج بوش چند نکته قابل ذکر است.

اول، جورج بوش در سخنان خود فراموش کرد به این واقعیت اشاره کند که در راس اقدامات تروریستی دولتهای ارتجاعی جهان، خود دولت آمریکا و سازمان جاسوسی «سیا» قرار گرفته است! مگر «صدام» و «بن لادن» از دست پرورده های همان سازمان جاسوسی «سیا» نبوده اند؟ مگر «تروریست» های امروزی همان کسانی نیستند که توسط دولت آمریکا مسلح به سلاح های سنگین شده تا اهداف و سیاستهای دولت آمریکا را در سرکوب مردم کردستان و جنگ علیه روسیه دنبال کنند؟ اسناد اخیر عراق که بوسیله آمریکا محرمانه نگهداشته شده است، نشان میدهد که شرکتهای آمریکایی، بخشهای دولتی و آزمایشگاههای اتمی این کشور بطور غیر قانونی در مسلح کردن عراق دخالت داشته اند. شرکتهای بزرگی مانند «هیولت پاکارد»، «دو پان»، «هانی ول» و بخشهای دولتی از جمله «وزارت دفاع» و آزمایشگاههای اتمی آمریکا، همه به عراق کمک کردند تا برنامه های ساختن اسلحه شیمیایی و اتمی را پیاده کند. در این گزارش آمده است که در کنار این شرکتهای بزرگ، وزارت دفاع، وزارت نیرو، وزارت بازرگانی و وزارت کشاورزی آمریکا و آزمایشگاههای اتمی آن کشور مثل «لارنس لیورمور»، «لوس آلاموس» و «ساندیا» به دانشمندان عراقی که به آمریکا میامدند تا دوره ببینند، آموزش میداد!

چطور صدام حسین تا آنجایی که دست به سرکشی علیه دولت آمریکا نزده بود، از متحدان آمریکا شناخته شده بود؟ مگر جنایتهای رژیم صدام علیه مردم کرد به مراتب فاجعه انگیز تر از حمله نظامی وی به کویت نبود؟ چطور دولت آمریکا کوچکترین اعتراضی به استفاده از مواد شیمیایی و قتل و عام مردم کردستان در حلبچه در آن زمان نکرد؟ ظاهراً «تروریزم» بنا به دلخواه آقای بوش تعریف می شود؟ همین آقای بوش چرا نمی گوید که در مقام فرمانداری ایالت تکراس حکم اعدام چند نفر را امضا کرده است؟ چرا آقای بوش در مورد نقش سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران علیه حکومت دکتر مصدق، کودتای در شیلی علیه حکومت «آلنده» و فجایع مکرر سازمان اطلاعاتی «سیا» در به قتل رساندن شریف ترین انسانها جهان سخنی به میان نمی آورد؟ جورج بوش در باره دمکراسی در ایران سخن می گوید. مگر او تا چندی پیش دولت آقای خاتمی به عنوان یک دولت «معتدل» و اصلاح طلب مورد حمایت قرار نمی داد؟ مگر در ماههای پیش «جک استراو»، وزیر خارجه بریتانیا، و پانزده کشور اروپایی به ایران سفر نکرده و زدوبندهای پشت پرده با سران رژیم انجام ندادند؟ مگر دو ماه پیش جورج بوش اعلام نکرد که اگر همین رژیم معتدل تر گردد بهتر از آمریکا دوستی پیدا نخواهد کرد؟

چطور آقای بوش در مقابل قتل های زنجیره ای و کشتار دانشجویان و کارگران شریف ایران در مقابل مجلس، تحت حکومت خاتمی سکوت کرده و اورا «تروریست» نخواهد؟ چگونه کارگران و جوانان ایران می توانند به این دلسوزی های پوچ و بی اساس اعتماد کنند؟

بدیهی است که این تناقض گویی ها همه ریشه در ماهیت تروریستی خود دولت آمریکا دارد. اگر قرار است تروریزم از جهان ریشه کن شود بایستی در وهله نخست «محور» دولت تروریستهای جهان نابود گردد. تا زمانی که دمکراسی واقعی در سراسر جهان وجود نداشته باشد و اهریمن اصلی حضور داشته باشد، چنین دولت هایی بازتولید می گردند. حتی اگر برخی از آنها برای مدتی مهار شوند.

«نشر کارگری سوسیالیستی»

http://www.kargar.org/Nashr/nashriat_marxism.htm

در دفاع از مارکسیزم

در دفاع از مارکسیزم



عنه «اصلاح طلبی» در جنبش کارگری
م. رازی

منتشر شد!

م. رازی

سرمایه داری «صنعتی»^۱ ایران در عصر امپریالیزم

بقیه از صفحه ۱

به تولید وسایل مصرفی (بخش ۲) محدود بوده است. کارخانه های مونتاز اتومبیل، پتروشیمی و ذوب آهن نیز به مفهوم «صنعتی» شدن ایران نبوده است. امپریالیزم تنها زمینه های اقتصادی برای به فروش رساندن کالاهای سرمایه ای خود در ایران را فراهم آورد. ایران در دوره شکوفایی خود (پس از انقلاب سفید) هرگز به تولید وسایل تولیدی (بخش ۱) و جهش صنعتی نایل نیامد، زیرا فاقد چنین امکاناتی بود. سرمایه داری ایران و بورژوازی ناقص الخلقه تحمیلی بر ایران توسط امپریالیزم، اصولاً به منظور زمینه ریزی و شکوفایی اقتصادی کشور طرح ریزی نشده بود.

تناقضات مرتضی محیط در مورد سرمایه داری ایران

مرتضی محیط می نویسد که: «کسانی که با ارزیابی نادرست از ساخت اجتماعی- اقتصادی ایران موانع تاریخی بر سر راه پیشرفت آن کشور را به درستی تشخیص نداده و با این ارزیابیها صف دوستان و دشمنان کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت کارگران و زحمتکشان را به درستی تشخیص نمیدهند... نه تنها در خدمت ارتجاع حاکم و امپریالیسم جهانی قرار میگیرند بلکه به انزوی طبقه کارگر و نیروهای چپ کمک کرده و رهبری انقلاب دمکراتیک و عظیم کنونی را دو دستی تقدیم بورژوازی میکنند...»^۲

در این بحث تناقضات و سؤالاتی طرح می گردد که به آنها اشاره می شود:

به زعم مرتضی محیط، «ارزیابی» درست «از ساخت اجتماعی- اقتصادی ایران» کدامست؟

تا کنون در مقالات مرتضی محیط، همواره مطالبی در مورد نظریات کارل مارکس و تعریف کلاسیک «سرمایه داری» و «سرمایه» ارائه داده شده است، اما در مورد «ساخت اجتماع- اقتصادی ایران» مطلبی که بتوان به آن رجوع شود و از آن آموخته شود؛ وجود ندارد.

برای نمونه در میان مقالات طولانی و آموزنده مرتضی محیط نمی توان جایی پیدا کرد که ایشان در مورد ساختار اقتصادی ایران در عصر امپریالیزم اشاره ای کرده باشند. اینکه ایران دارای یک اقتصاد «وابسگرا» است، برای پیشبرد بحث و ارزیابی «دوستان» و «دشمنان» کافی نیست. نکات درستی که کارل مارکس در مورد بورژوازی ضد استبدادی، ضد فئودالی و در اپوزیسیون برای قرن نوزده ارائه داده است؛ بهیچوجه قابل قیاس با بورژوازی عصر سرمایه داری پسین در قرن بیست و یکم، نمی باشد.

همانگونه که در بالا اشاره شد، ساختار اقتصادی، تمام ابزار تولیدی وابسته به آن و خود بورژوازی در ایران؛ بر اساس نیاز امپریالیزم و توسط آن ساخته و پرداخته شده است. واضح است که طبقه سرمایه داری که در قدرت قرار گرفته است قادر نیست نقش «انقلابی» بورژوازی اروپایی در قرن ۱۸ و ۱۹ که در قدرت نبود را ایفا کند؛

زیرا در عصر سرمایه داری پسین، لازمه جهش اقتصادی گسست کامل از امپریالیزم و عدم وابستگی به آنست. این نکته ظاهراً مورد توافق محیط نیز هست. او ضمن تأیید سوسیالیزم به مثابه هدف نهایی، یادآوری می کند که توسعه اقتصادی «در کوتاه مدت، اما در گرو مبارزه با موانع استبداد و وابستگی است...»^۳. سؤالی که مرتضی محیط باید پاسخ دهد اینست در کدام «برنامه»، «مانیفست»؛ «مصوبه» و در کدام اقدام «اصلاح طلبان» در ایران نموداری از گسست از امپریالیزم ترسیم شده است، که این چنین مرتضی محیط را شیفته آنها کرده و آنها را به عنوان «دوستان کارگران و زحمتکشان» معرفی می کند؟ درست برعکس، وابستگی (سیاسی و اقتصادی) جناح اصلاح طلب به مراتب بیشتر از «اقتدارگرایان» به امپریالیزم است. آیا این مطلب یک تناقض آشکار در تحلیل های محیط در باره سرمایه داری و اصلاح طلبان ایران نیست؟

مرتضی محیط، توجه نمی کند زمانی که از بورژوازی سخن به میان می آید؛ منظور تمام دستگاه حکومتی و جناح بندی های درونی و نهادهای وابسته به آنست. نمی توان ادعان داشت که بورژوازی در حکومت «ارتجاعی»، و بورژوازی در اپوزیسیون، «انقلابی» است.

برای انجام موفقیت آمیز این طرح در ایران، یکی از پیش شرط اولیه، یعنی منبع سرشار مالی درآمد از استخراج نفت، موجود بود. حتی در اوائل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) در آمد سالانه خالص از صادرات نفت به ۴۰۰ میلیون دلار رسیده بود. پس از آن، طرح «آزاد سازی» نیروی کار (تبدیل دهقانان به کارگر) ضروری بود. این پروژه توسط «اصلاحات ارضی» و «انقلاب سفید» شاه به اجرا گذاشته شد. شاید به توان ادعان داشت که مهمترین اقدام برای رفع مانع بر سر راه زمینه ریزی برای جذب کالاهای امپریالیستی این پروژه «ملوکانه» بود. به بهانه «تقسیم ارضی»، بیش از نیمی از دهقانان از زمین کنده شده و به شهرها در جستجوی کار در کارخانه های جدید التاسیس روانه شدند. بورژوازی تازه به دوران رسیده ایران، کارخانه ها را با کمک بانک های بین المللی^۴ متکی بر «برنامه هفت ساله دوم عمرانی» (۱۳۴۱-۱۳۳۴) تأسیس کردند. وام های کلان به سرمایه داران تازه به دوران رسیده، توسط بانکها نوین^۵ تعلق گرفت. بدین ترتیب کارخانه های وسایل مصرفی (کالاهای که در کشورهای امپریالیستی اشباع شده بودند) از طریق ایجاد کارخانه ها و اشتغال نیروی کار کارگران به جریان افتاد.

برای نمونه، در سال های ۱۳۱۸-۱۳۰۵ تولیدات داخلی پارچه، شکر، کبریت روغن نباتی، صابون و چای ظاهر گشتند. این کالاهای در قرن ۱۹ پیش از ۹۰ درصد از کالاهای وارداتی ایران را تشکیل می دادند. به تدریج کارخانه های تولید سیمان، شیشه، آجر، بلور و چرم نیز به لیست فوق افزوده شد. احداث کارخانه های برنج کوبی، آبجو سازی، چای خشک کنی و تولید محصولات کاغذی نیز به دنبال آمد. در دوره ۲۰ ساله بین ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۵ در حدود ۱۷۸ کارخانه وسایل مصرفی تأسیس شده و تعداد کارگران از حدود ۳۵۰۰ نفر به ۴۰ هزار نفر افزایش یافت. سهم سرمایه ثابت ناخالص ملی از ۸٫۹ درصد در سال ۱۳۰۰ به ۱۵٫۲۰ درصد افزایش یافت.

در سال ۱۳۱۴ حدود ۴ درصد کل واردات کشور را سیمان تشکیل می داد (برای احداث راه آهن سراسری). با سرمایه گذاری دانمارک دو کارخانه سیمان سازی تأسیس شد که تولید سالانه سیمان را به ۴۰ هزار تن رساند. سپس ۱۲ کارخانه ریسندگی و بافتندگی و ۱۰۰ کارخانه پنبه پاک کنی احداث شدند؛ و ۱۴۰۰۰ نفر در صنعت نساجی مشغول به کار شدند. در همین دوره جمعاً ۹۲ کارخانه و واحدهای تولیدی دایر شده و در حدود ۱۷۰۰۰ تن ماشین آلات وارد ایران شد. و در فاصله ۱۳۱۸-۱۳۱۳ معادل ۲۴۷۰ میلیون ریال (۷۷ میلیون دلار) در راه آهن سراسری سرمایه گذاری شد.

از سال ۱۳۳۷ به بعد، با افزایش صادرات نفت، کارخانه های وسایل مصرفی افزایش یافتند. کارخانه های تولید کالاهای مصرفی با دوام مانند یخچال، کولر، رادیو، تلویزیون، در و پنجره اتومبیل و همچنین سایر وسایل مصرفی مانند پودر لباس شویی، کفش ماشینی، کنسرو سازی، محصولات غذایی به لیست بالا افزوده شد. در دوره ۱۲ ساله ۱۳۴۷-۱۳۳۵ مبلغی در حدود ۷۸ میلیون دلار سرمایه خارجی تحت عنوان سرمایه های «مشارکتی» وارد اقتصاد ایران شد. ۵۴ درصد این مبلغ سرمایه های ایالات متحده آمریکا، ۸ درصد آلمان، ۷ درصد انگلستان، ۶ درصد فرانسه و ۵ درصد سوئیس بودند. در دهه ۱۳۵۰ احداث کارخانه های ذوب آهن اصفهان و کارخانه های پتروشیمی و مونتاز اتومبیل تراکتوری سازی نیز اضافه شد.^۶ در دوره پس از انقلاب ۱۳۵۷ گرچه تولید بسیاری از صنایع یا متوقف شده و یا سرعت آنها نازل تر از پیش شده بود، اما روند و گرایش فوق همچنان ادامه یافته و بازسازی اقتصادی در دو دهه پیش در همان چارچوب اقتصادی پیش ادامه یافته است.^۷

آنچه در طول حیات اقتصادی سرمایه داری ایران مشاهده شده، یک روند مشخص متکی بر نیازهای امپریالیستی، است. تمام تولیدات کشور تنها

امروز، در واقع به غیر از تکالیف دمکراتیک (که بورژوازی قابلیت انجام آن را از دست داده است^۱) تکالیف ضد سرمایه داری نیز در دستور روز قرار گرفته است (کنترل کارگری بر تولید و توزیع، اقتصاد با برنامه، تدارک مدیریت کارگری و غیره^۲). بدیهی است که بدون سرنگونی سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی بر وسایل عمده ی تولیدی، زمینه لازم برای جهش تکنولوژیک، به وجود نخواهد آمد. بدون چنین جهشی، ایران هرگز صنعتی نخواهد شد و چهره «دمکراسی» را به خود نخواهد دید. به سخن دیگر، بدون الغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد «با برنامه» صنعتی شدن جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران غیر قابل تحقق است. تنها با برداشتن جهش تکنولوژیک ایران قادر خواهد بود که سهمی از بازار جهانی را به خود اختصاص دهد. بدون چنین سهمی استفاده از تکنولوژی پیشرفته کارایی ندارد. اقتصاد ایران برای پیشرفت تکنولوژیک باید ابتدا از چنگال بازار تحمیلی توسط سرمایه داری جهانی خود را رها سازد. در نتیجه، برای رها سازی اقتصادی، باید تکالیف مرکبی انجام پذیرد: تکالیف لاینحل دمکراتیک (مسئله ارضی، ملی و دمکراسی و غیره) و همزمان با آن (بنا بر وضعیت مشخص) حل تکلیف ضد سرمایه داری (اقتصاد با برنامه، کنترل کارگری بر تولید و مدیریت کارگری و غیره). بنابراین مجموعه این تکالیف باید انجام پذیرند. بدون رفع کلیه این تضادها، هیچ یک از تضادها حل نمی گردند. و فقط طبقه کارگر در مقام حل این تکالیف مرکب قرار گرفته است. حتی چنانچه امروز آمادگی آن را نداشته باشد.

هفت دی هزار و سیصد و هشتاد و یک

۱- البته مفهوم «صنعتی» شدن کشورهای عقب افتاده با صنعتی شدن کشورهای متروپل تفاوت دارد. کشورهای عقب افتاده هرگز به مفهوم کلاسیک آن صنعتی نمی شوند، زیرا امکان تولید وسایل تولیدی در چارچوب نظام امپریالیستی را بدست نمی آورند. صنعتی شدن عبارتست از فرآورد گسترش نفوذ ماشین آلات در تولید اجتماعی و افزایش باوری کار انسانی. چنین شرایطی در هیچ یک از کشورهای عقب افتاده وجود ندارد.

۲- باتک بین المللی ترمیم و توسعه در سال ۱۹۴۴ برای ایجاد زمینه سرمایه گذاری در این کشورها به وجود آمد. امروزه صندوق بین المللی پول چنین نقشی را ایفا می کند.

۳- برای نمونه در سال ۱۳۳۸ وامی معادل ۱۵ میلیارد ریال به چند تن از تجار بزرگ بازار تهران اعطا شد.

۴- «بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران» و «بانک اعتبارات صنعتی» و «صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا» و دهها مؤسسات کوچکتر، از این جمله بودند.

۵- آمار از اطلاعات سیاسی-اقتصادی شماره ۱۵۴، علی رشیدی.

۶- بحث دوره پس از انقلاب از حوصله این مقاله خارج است و در مقالات آتی به آن پرداخته خواهد شد. در اینجا ذکر این مسئله ضروری است که سیاستهای دوره سرمایه داری پسین همچنان در دوره پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران ادامه یافته است. روند اقتصادی در ایران به علل ندانم کاری های رژیم؛ جنگ ۸ ساله؛ تحریم های اقتصادی و اختلاف های جناحی صرفاً به تعویق افتاده و در قیاس با دوره نظام شاهنشاهی کند شده است. امید جناح «اصلاح طلبان» و «معتدل» از روزهای نخستین پس از انقلاب بهمن ماه، بازگشت به دوران «طلایی» شاهنشاهی بوده و هنوز هم چنین است. به سخن دیگر، هرگز هدف سرمایه داری (هیچیک از حکومت ها و جناح های درونی آنها) در ایران، گسست از امپریالیزم نبوده است.

۷- گامی در جهت ارزیابی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون در خارج (۴)، صفحه آخر، شهروند.

۸- توسعه: سرمایه داری یا سوسیالیستی؟ مصاحبه با «نگاه»؛ ۲۵ مارس ۲۰۰۱

۹- رجوع شود به محاکمات اخیر عبیدی و عذرخواهی وی از مقامات!

۱۰- پرسیدنی است که مواضع مرتضی محیط در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ نسبت به رژیم خمینی چه بوده است؟

۱۱- فقط کافی است به «مبارزات» اصلاح طلبان به رهبری خاتمی علیه «استبداد»، در ۶ سال گذشته نظر افکنده شود. آیا به زعم مرتضی محیط، کارنامه بورژوازی برای احقاق حقوق دمکراتیک مردم ایران و رهبری «انقلاب دمکراتیک» باید چنین باشد؟!

۱۲- رجوع شود به مطالبات کارگران ایران در چند سال اخیر.

«انقلابی» و «ارتجاعی» بودن را نمی توان تنها با معیارهای مبارزه با استبداد سنجید (حتی چنانچه جناح اصلاح طلب در مقابل استبداد ایستاده بودند- که چنین نیست!). مسئله بر سر اینست که نیروی های اجتماعی تا چه حد خواهان گسست از امپریالیزم بوده؛ تا چه حد در مقابل هیئت حاکم قرار گرفته؛ و چه برنامه ای برای رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان از قید سرمایه داری در دست دارند. زیرا که رهایی اقتصادی (و سیاسی) و جهش صنعتی در ایران توسط زانده های همان امپریالیزم، قابل تحقق نیست. ساختار اقتصادی ایران جایی را برای صنعتی شدن (به سبک غربی) باقی نگذاشته است. بورژوازی ایران در هر شکلی که ظاهر گردد ذاتاً وابسته به امپریالیزم است. واضح است که گرایش هایی که خود بخشی از هیئت حاکم بوده (هر چند رادیکال و دمکرات)؛ و خواهان پیوند با امپریالیزم بوده؛ و برنامه ای فراتر از نظام شاهنشاهی ندارند؛ نه تنها از «دوستان» کارگران و زحمتکشان نیستند که در مقابل منافع آنها قرار می گیرند. چگونه می توان با این گرایش های ارتجاعی «انقلاب دمکراتیک» را سازمان داد؟

مرتضی محیط باید توجه کند که سرمایه داری ایران به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری و شکل ویژه رشد سرمایه داری، قادر به پیشبرد نیروهای مولده نبوده، نیست و نخواهد بود. در ایران تولید وسایل تولیدی امکان پذیر نیست. اینکه بورژوازی در قدرت، «مستبد» باشد یا «دمکرات» تغییری در این وضعیت عینی نمی دهد. در بهترین حالت تولید وسایل مصرفی (کارخانه های کفش سازی، لوله آهن، سیمان و غیره) مانند زمان شاه به رشد غیر مؤثر و بحران زای خود ادامه خواهد داد - با این تفاوت بازگشت اقتصادی به سطح تولیدات اقتصادی نظام شاهنشاهی خود راه پرمشقت و بلندی را برای بورژوازی ایران در بر خواهد داشت.

در نتیجه، رشد نیروهای مولده در ایران در چارچوب مناسبات سرمایه داری همواره با بحران ساختاری مواجه است. بر خلاف سرمایه داری غرب که سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افت، رکود و غیره) مشاهده می شود، در کشورهایی نظیر ایران همواره، پس از رشد اقتصادی محدود و غیر مولد، «رکود» اقتصادی به وقوع می پیوندد. رکود، یکی از وجوه مشخصه ی سرمایه داری در ایران است. بورژوازی به هر شکل آن در ایران؛ حامل بحران ساختاری اقتصادی است. در نتیجه هر نوعی از حکومت های بورژوایی، مجبور به استقرار نظام سرکوب و اختناق خواهد شد. در عصر سرمایه داری پسین، بورژوازی (بومی، ملی، عمامه بسر، تاجدار یا کروات) همه ارتجاعی هستند. ارتجاعی به این مفهوم که به نیروی بازدارنده پیشرفت اقتصادی مبدل می گردند. تنها نیروهای انقلابی و مترقی اند، که از نظام سرمایه داری (ملی و بین المللی) گسست کنند. کسانی که زیر لوای دفاع از «ملی گرایی» (استناد به مقالات ۱۸۴۴ کارل مارکس) همسوی با بورژوازی بومی را توجیه و تبلیغ می کنند، خود، خواسته و یا ناخواسته «در خدمت ارتجاع حاکم و امپریالیسم جهانی قرار میگیرند». تاریخ قرن اخیر و شکست انقلابات جهانی همه ناشی از این سیاست های ممانشات جویانه با بورژوازی بومی بوده است. راه دور نرویم! مگر در آستانه سرنگونی رژیم شاه اعتقادات نظیر نظریات مرتضی محیط در مورد رژیم خمینی ارانه داده نمی شد؟ مگر همین استدلال ها از سوی حزب توده (و برخی از نیروهای چپ) برای توجیه سازش با خمینی طرح نشد؟ مگر اکثر نیروهای مدافع «انقلاب دمکراتیک» به آلت دست بورژوازی آخوندی مبدل نگشتند؟ مگر همه مدافعان تنوری های سازش طبقاتی به آرمان های طبقه کارگر پشت نکردند؟^۱

بر خلاف نظریات مرتضی محیط «انقلاب دمکراتیک» ی (بخوانید انقلاب بورژوایی)، حول تنها خواسته های دمکراتیک در انقلاب آتی شکل نخواهد گرفت؛ که کارگران برای به چنگ آوردن خرده نانی از بورژوازی مجبور به مسکوت گذاشتن مطالبات محوری خود گردند. کارگران و زحمتکشان ایران همراه با متحدان واقعی خود (دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم و بخش های عمده ای از جوانان و زنان) مبارزات خود را پیرامون مطالبات دمکراتیک و ضد سرمایه داری، در راستای به رهبری گرفتن انقلاب برای انجام تکالیفی که مقابلشان است گام بر می دارند.

مسئله‌ی بیکاری

رژیم سعی می‌کند که از حل مسئله‌ی بیکاری دست بکشد

بقیه از صفحه ۱

او همچنین نمی‌تواند توضیح دهد که چگونه نرخ بیکاری در بین فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها به ۲۸ درصد رسیده است! «فرار مغزها» پدیده‌ایست که چند سالی مورد بحث قرار گرفته است. از ۱۴۵۰۰۰ نفری که هر سال کشور را ترک می‌کنند ۱۰۵۰۰۰ آنان تحصیلات دانشگاهی دارند! این مهاجرت بیانگر از دست دادن مبلغ ۵۰ میلیارد دلار در سال می‌باشد (ابراهیم اقتصادی، ۱۶ آذر ۱۳۸۱). اگر رژیم می‌تواند که کسانی را که سوادشان کم، و یا فاقد سواد، بوده را مقصر وضعیت وخیم خودشان عنوان کند، پس مسئولیت بیکاری و فرار فارغ التحصیلان دانشگاهی با کیست؟

وضعیت بد زنان طبقه‌ی کارگر حتی وخیمتر از این می‌باشد! بیکاری در بین زنان ۹۲ درصد می‌باشد (آفتاب یزد، ۲۸ دی ۱۳۸۱). بسیاری از آنان در بخش خصوصی کار می‌کنند. سرمایه‌ی خصوصی چگونه می‌تواند وضعیت آنان را بهبود بخشد؟ تنها کاری که رژیم برای آنان انجام می‌دهد دراصل این است که استشارشان از سوی سرمایه‌داران را سودمندتر کند! با ترمیم قانون کار بسیار محدود، و ازدیاد سطح استثمار آنان که مشغول کار می‌باشند، نرخ بیکاران پایین نخواهد رفت. وقتی که رژیم چند سال پیش گفت که کارگاه‌هایی که تعداد کارگرانشان سه یا کمتر می‌باشد شامل قانون کار نخواهند بود، سطح بیکاری بالا رفت. بعد سه سال پیش که این آستانه به پنج کارگر یا کمتر ازدیاد یافت چیزی برای کارگران بهبود نیافت. اکنون این به ده کارگر یا کمتر رسیده - و وضعیت کارگران از این هم بدتر خواهد شد!

آیا خصوصی سازی می‌تواند بیکاری را برچیند؟

بنا به گفته حسینی «اصلاح و ساماندهی قانون مالیاتها، ایجاد سازمان خصوصی سازی، قانون سرمایه‌گذاری خارجی، ایجاد حساب ذخیره ارزی ... و حمایت‌های مالی از بخش خصوصی را از جمله سیاست‌های مربوط به واگذاری اقتصاد به بخش خصوصی» می‌باشند. پس قرار است که این اقدامات اقتصاد را به بخش خصوصی تحویل داده و سپس آن بخش شغل‌های مورد نیاز جامعه را ایجاد کند؟! (*)

اما این بحث‌ها پس از اعترافی در مورد «بی انضباطی پولی دولت باعث گسترش تورم و بیکاری در سال آینده خواهد شد» صورت گرفت (کیهان، ۵ دی ۱۳۸۱). آری، گسترش تورم و بیکاری! این نظر دکتر سبحانی، عضو کمیسیون برنامه و بودجه‌ی مجلس، بوده و او همچنین گفت که «بی انضباطی پولی سبب می‌شود که دولت نتواند هر ساله بیش از ۶۰۰ هزار فرصت شغلی بوجود آورد». ولی هر سال ۱/۸ میلیون نفر در ایران به سن ۱۸ سالگی رسیده و اکنون میزان رسمی بیکاران ۱۶ درصد می‌باشد! با اینکه میزان واقعی حدود ۲۱ درصد می‌باشد، ما می‌توانیم ببینیم که رژیم سعی دارد که قبل از اینکه مسئله‌ی بیکاری ناگزیراً بدتر شود، از آن دست بکشد.

اگر حکومتی نمی‌تواند که به طور جدی به مهمترین مشکل جامعه بپردازد، پس به چه دردی می‌خورد؟ تنها چیزی که رژیم می‌تواند عنوان کند سیاست‌های اقتصادی‌ی راست رادیکال (به اصطلاح «تنو لیبرال»)، که در همه‌ی کشورهای دیگر به شکست انجامیده، می‌باشند. اکنون همه به غیر از عقب افتادترین ناسیونالیست‌ها، چه سنتی-اسلامی، چه مدرن-غربی، چه لیبرال بورژوا و چه «کارگر گریان» مستقل، می‌دانند که در واقع پدیده‌ای به عنوان منافع ملی وجود ندارد. بورژوازی ایران نمی‌تواند از حاکمیت فعلی ملایان مستقل‌تر باشد و نمی‌تواند اسطوره‌ای به عنوان «منافع ملی» را دنبال کند - چه شاه، روحانیان، تکنوکرات‌ها یا ژنرال‌ها بر سر قدرت باشند. واقعیات عینی اقتصادی که چندین دهه در چیرگی امپریالیزم بوده گریزناپذیر می‌باشند. تنها آلت‌ناتیوی که برای بورژوازی باقی مانده امتحان «تنوری‌های» مبهمی قبل از وقوع بحران بزرگی که در راه بوده، می‌باشد. به همین دلیل امروز هر دو جناح رژیم، و به خصوص «اصلاح طلبان»، می‌بایست بر سیاست‌های راست رادیکالی که از سوی «میلتون فریدمن» و شرکا تدوین شده، تکیه کنند.

اخیراً رژیم ایران، که به اصطلاح با پیروزی «انقلاب اسلامی» بر علیه استثمار امپریالیزم بر «امت» بر سر کار آمده بود، بار دیگر به ورشکستگی خود اعتراف کرد. در حین اظهار نظریاتی که مثل روز روشن می‌کند که سیاست‌های «انقلابی» رژیم در حوزه اقتصادی به بن بست رسیده، وزیر کار و امور اجتماعی گفت که «زمینه ایجاد اشتغال باید به وسیله بخش خصوصی در کشور فراهم شده و دولت مسئولیت بسترسازی را عهده‌دار گردد.» (ایرنا، ۱۹ دی ۱۳۸۱).

«صفدر حسینی» افزود که «۷۰ درصد اقتصاد کشور دولتی است بخش خصوصی اساساً در جامعه میدان پیدا نکرده است.» و حکومت خاتمی خواهان آن بوده که «دولت کم کم خود را از حوزه اقتصادی کنار بکشد و کار اقتصاد را به بخش خصوصی واگذار کند.»!!!

وسعت مشکل بیکاری تا چه حد است؟

آقای وزیر خوب می‌داند که سطح بیکاری به طور کلی مهمترین مشکلی است که در جامعه وجود دارد. برای مثال، «یاقر نژادیان»، عضو کمیسیون انرژی مجلس، گفت که «بزرگترین معضل جامعه، اشتغال بوده، هست و خواهد بود [و] ... امروز خطر بیکاری ده‌ها برابر از خطر جنگ برای جوانان، ملت، متخصصین و غیرمتخصصین پر اهمیت‌تر است.» (ابراهیم اقتصادی، ۱۹ دی ۱۳۸۱).

پس آیا این، حتی در محدوده‌ی اقتصاد بورژوازی، راه حل قابل دوامی می‌باشد؟ آیا سرمایه‌ی خصوصی، و آن هم فقط در طول چند سال (!)، می‌تواند که کاری را که سرمایه‌ی دولتی در طول ۲۳ سال قادر به انجامش نبوده، انجام دهد؟ جواب این سوال «خیر» می‌باشد! و اکثر عناصر این جواب منفی نیز در نظرات آقای حسینی موجود می‌باشند. وزیر کار با اشاره به غالب بودن اقتصاد نفتی می‌گوید که «بخش خصوصی در حاشیه مانده است.» این صحت دارد. ولی همه می‌دانند که بخش نفت و گاز هنوز برای چندین دهه منبع اصلی درآمد خارجی ایران از صادرات خواهد بود. بر خلاف تمامی بیانیات و گزافه‌گویی‌های «تمدن بزرگ» شاه، و ۲۳ سال شعارها و اقدامات مضحک «ضد امپریالیستی» ملایان، نفت هنوز ۸۰ درصد درآمد خارجی ایران را تأمین می‌کند. نفت همچنین منبع ۴۰ تا ۵۰ درصد درآمد دولت می‌باشد. بنابراین این پایه‌ی بقاء هر رژیمی می‌باشد - همانطور که شاه در زمان اعتصاب کارگران نفت به آن پی برد!

حسینی همچنین گفت «۷۰ درصد بیکاران جویای کار کشور فاقد هر نوع مهارت هستند.» ولی آقای حسینی این را ذکر نمی‌کند که با فرا رسیدن بیست و چهارمین سالروز انقلاب، و با در نظر گرفتن اینکه در اصل جوانان شامل اکثر بیکاران می‌باشند، چرا رژیم کاری در این مورد انجام نداده است؟! اگر ۲۴ سال کافی نمی‌باشد، پس چه مدتی طول می‌کشد که نیروی کار ماهری تعلیم یابد؟ چرا این همه کودکان کارگرزاده از صف زمین بازی می‌مدرسه مستقیماً به صفوف بیکاران می‌پیوندند؟ چرا تعداد بسیاری از آنان هیچ وقت کار دائمی پیدا نمی‌کنند؟! پس نظام آموزش و پرورش «انقلابی» چه شد؟

است. در چنین شرایطی برتری های مادی برای بخشی از قبیله به قیمت قحطی برای بخش باقیمانده قبیله تمام می شود، قبیله را از امکان کار کرد عادی محروم کرده، از این رو بنیان شرایط بقای جمع را از میان برمی دارد. بدین سبب است که در این دوره از انکشاف جوامع بشری، سازمان اجتماعی گرایش به حفظ حداکثر برابری در درون جماعت دارد.

با بررسی نهادهای اجتماعی در ۲۵ قبیله بدوی هابهاوس، ویلر، وکینزبرک، دانشمندان انسان شناس انگلیسی به نبود کامل طبقات اجتماعی در همه قبایلی که از کشاورزی بی اطلاع بودند پی بردند. «۱» این شرایط مرتبط به فقر بنیادی جوامع انسانی تنها با رشد فن زراعت و پرورش دام دگرگون شد. بزرگترین انقلاب اقتصادی حیات بشر، یعنی دستیابی به فن زراعت و نیز چند انکشاف مهم دیگر ما قبل تاریخ (بوئزه فون کوزه گری و بافندگی) را، مدیون زنان هستیم.

این دوره، از حدود ۱۵ هزار سال پیش از میلاد در چند نقطه جهان- به احتمال قوی نخست در آسیای صغیر، بین النهرین، ایران و ترکستان- آغاز می شود، و به تدریج به نواحی مصر، هندوستان، چین، شمال آفریقا و سواحل شمالی دریای مدیترانه گسترش می یابد. این دگرگونی را انقلاب نوسنگی نامیده اند، چرا که در دوره ای از عصر حجر رخ داد که ابزار اصلی کار انسان از سنگ تراشیده ساخته می شد (یعنی در واپسین مرحله عصر حجر).

انقلاب نوسنگی تولید مواد غذایی توسط خود انسان را عملی ساخت، یعنی انسان کمابیش اختیاردار معیشت خود شد. وابستگی انسان بدوی به نیروهای طبیعی کاهش یافت و امکان ایجاد ذخیره غذایی فراهم آمد این امکان بنویه خود عده ای از اعضای جماعت را از ضرورت تولید برای خود آزاد کرد. بدین گونه نوعی تقسیم کار اقتصادی توانست بوجود آید، یعنی نوعی تخصص مشاغل که بارآوری کار انسان را افزایش داد. «۲»

سپس سران و مسنولان نگهداری از این مازاد که همچنین کنترل اموال قبایل را نیز به عهده داشتند، احساس صاحب این اموال بودن را کرده و کم کم تولید اضافی قبیله و اموال دادوستد شده را «متعلق» بخود دانسته و اجازه استفاده رایگان افراد قبیله خود را از آن اموال گرفتند. این نتیجتاً به پدیده «مالکیت خصوصی» منتهی گردید. اشکال این مالکیت خصوصی از آن زمان تا کنون بسیار متغیر بوده و رابطه مستقیم یا شکل نظام حاکم داشته است.

ارنست مندل این دوران را اینطور توضیح میدهد:

«در نتیجه پیدایش دامنی و معتنابه مواد غذایی اضافی شرایط بدوی سازمان اجتماعی دگرگون شد. تا زمانی که این مازاد غذایی نسبتاً کم و در روستاهای مختلف پراکنده بود، ساختار برابرگون جماعت روستایی را تغییر نداد. تنها تغذیه ی چند صنعتگر و مأمور ممکن شد- درست مانند اوضاعی که در روستاهای هندوستان برای هزاران سال برقرار بوده است.» «۳»

از طرف دیگر باید باخاطر داشت که انسان اولیه بعثت نداشتن آگاهی و شناخت از طبیعت و علل حوادث طبیعی و بیماری های خطرناک، در برابر حوادث در طبیعت احساس ضعف کرده و در نتیجه، این نیرو را از سوی نیرویی ماورای خود میشناخت. در این عصر از حیات انسان، خدایان نقداً وجود داشتند و کسانی که به نحوی خاص از برخی حوادث یا بیماری ها جان سالم به در برده بودند، برگزیده این یا آن خدا بشمار آمده و رهبرهای مذهبی قبیله خود (و سپس قبایل دیگر) شده و آتشکده ها و معابد را برآه میانداختند و از اینرو، در نزد دیگران از احترام و عزت خاصی برخوردار بوده و واسطه ارتباط بقیه با خدایان میشدند.

موضوع قابل ملاحظه دیگر اینکه، قبایلی که در مقایسه با قبایل دیگر از امکانات غذایی و ابزار شکار، کشاورزی و جنگ بهتری برخوردار بودند، نیاز به نگهداری داشتند که از انبارها حفاظت میکردند. این افراد در ابتدا، از قویترین افراد قبیله انتخاب میشدند. تا اینکه تولید افزونه حاصل گردید و آنگاه کنترل این تولید افزونه را بدست داشتند، از افراد جوان و برومند قبیله برای حفاظت استفاده میکردند.

راه حل مسئله ی بیکاری خصوصی سازی نمی باشد. سرمایه ی خصوصی و سرمایه ی دولتی ذاتاً یک پدیده می باشند! راه کاهش بیکاری از طریق کاهش ساعات کار بوده، تا مقدار کار موجود در جامعه در بین تمامی کارگران تقسیم شود. این اولین قدم جدی خواهد بود.

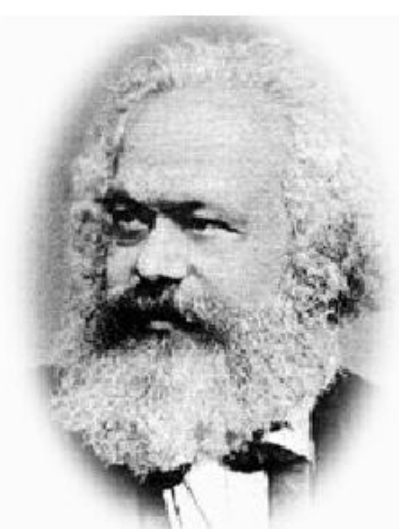
مراد شیرین

m_shirin@yahoo.com

۴ بهمن ۱۳۸۱ - ۲۴ ژانویه ۲۰۰۳

(* ما در اینجا آقای وزیر را در مورد عقاید آماتوریش در مورد لزوم ایجاد بازار کاری نظیر بازارهای سرمایه، پول و کالا خجالت نمی دهیم.

مارکسیزم در مسایل روزمره



پول و سرمایه

و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

(۱)

زمانی بود که بشر بطور قبیله ای میزیست و حاصل کار و فعالیت تک تک افراد قبیله رویم گذاشته شده و به مصرف همه افراد آن قبیله میرسید. تا اینکه رشد ابزار تولید به جایی رسید که اولاً امکان مستقر شدن در یک مکان را برای انسانهای آن دوران ممکن ساخت و ثانیاً کمک کرد تا تولید قبیله از حد نیاز بالاتر رفته و در نتیجه مقدار اضافی روی دستش بماند. این عاملی شد که بعداً قبایل توانستند بر روی اموال اضافی خود با هم داد و ستد کنند و به این ترتیب پاره ای از کمبودهای قبیله خود را تأمین نمایند.

ارنست مندل در کتاب «الفبای سوسیالیزم» در این باره آورده است:

«بشر بخش بزرگی از هستی ما قبل تاریخ خود را در شرایط فقر مفرط بسر آورده است. بشر نمی توانست غذای لازم جهت ادامه زندگی خود را جز از راه شکار، ماهیگیری و گردآوری میوه از طریق دیگری فراهم کند.

بشر مانند انگلی چسبیده به طبیعت زندگی می کرد، چرا که قادر نبود به طبیعت، که اساس زیست او را تشکیل می داد، چیزی بیفزاید. او هیچ اختیاری بر این منابع نداشت.

جوامع بدوی به گونه ای سازمان می یابند که در این چنین شرایط بی اندازه دشوار، بقای دسته جمعی را تضمین کنند. همه مجبورند در امر تولید شرکت کنند و کار هر کس برای زنده نگهداشتن جماعت لازم

توده های تحت ستم بر علیه قدرتمندان بود. برده داری آنچنان دوران طولانی ای را طی کرد که حتی در زمان «محمد»، یعنی زمانی که خیلی از اجتماعات شهری تمرکز یافته و تمدنی بزرگ داشتند (مثل ایران) هنوز وجود داشت. در ایران، بیدادگری های شاهان وقت، حمله اعراب به ایران را برای آوردن اسلام، تبدیل به یک آلترناتیو نمود!

عاقبت با شورش برده داران، دوران مالکیت انسان بشکل برده بسر آمده و انسان از قید مالکیت انسان دیگر رها گشته و در نتیجه دوران برده داری نیز بسر آمد. حالا این انسانهای آزاد شده، چون نه دیگر قبیله ای بود به آن پناه ببرند و نه از خود چیزی داشتند که با آن نیازهای اولیه خود، مثل خوراک و پوشاک و سرپناه را تأمین کنند، مجبور میشدند تا در زمینهای همان اربابان قبلی کار کنند. منتهی این اربابان را دیگر برده دار نمی گفتند. آنها بر طبق تعریف «زمیندار» و برده های آزاد شده را که برای کار بر روی زمین استخدام میشدند، «رعیت» میخواندند. به همین ترتیب، زمینداران بزرگ را «فئودال» و این دوران را به دوران «ارباب - رعیتی» یا «فئودالیزم» نام نهادند.

- ۱- ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۱ «جوامع بدوی فقر زده»
- ۲- فصل دوم بخش ۲ «انقلاب نوسنگی»
- ۳- فصل دوم بخش ۳ «تولید لازم و افزونه تولید اجتماعی»
- ۴- همانجا
- ۵- ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۴ «تولید و انباشت»

تاریخ را ورق بزنیم

قیام بهمن ماه و پیامدهای آن



سندی را که در زیر مطالعه می کنید اطلاعیه ایی است که توسط «حزب کارگران سوسیالیست» به تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، در نشریه «چه باید کرد» به مناسبت اولین سالگرد قیام بهمن انتشار یافت.

لذا در میان اجتماعات بدوی آن دوران دو گروه از قدرت خاصی برخوردار شدند: ۱- کاهنان و روسای مذهبی ۲- فرماندهان و روسای نظامی. مندل در این مورد میگوید:

«اما هنگامی که فرماندهان نظامی و یا روسای مذهبی، این مازاد را از روستاهای منطقه در یکجا انباشتند، و یا زمانی که بشکرانه بهبود روشهای کشت، مازاد در خود روستا فراوانی یافت، شرایط پیدایش نابرابری های اجتماعی فراهم آمد. اسیرانی که در جنگ یا راهزنی به چنگ آمده بودند. و پیش از آن بخاطر نبود غذا کشته می شدند، اکنون از این مازاد می توانستند تغذیه کنند و در برابر این خوراک، به کار برای پیروزمندان گمارده شوند. این آغاز چگونگی پیدایش برده داری در یونان باستان است.

همین مازاد می توانست جهت تغذیه کاهنان، سربازان، مأموران دولت، خوانین و پادشاهان بکار رود. و این چگونگی پیدایش طبقات حاکم در امپراطوری های شرق باستان (مصر، بابل، ایران، هندوستان، و چین) بود.

بنابراین تقسیم اجتماعی کار، تقسیم اقتصادی کار (یعنی تخصص بر مبنای مهارت های تولیدی) را کامل می کند. تمامی تولید اجتماعی دیگر برای برآوردن نیازهای تولید کنندگان بکار نرفته، و از این به بعد به دو بخش تقسیم می شود:

الف- تولید لازم: یعنی مواد غذایی ضروری برای تولید کنندگان که بدون کار آنها جامعه متلاشی می شود.

ب- افزونه تولید اجتماعی: یعنی مازاد تولید شده توسط تولید کنندگان که طبقات دارا آن را ضبط می کنند.»

این دوران که به آغاز عصر «مالکیت خصوصی» معروف است، دارای زیربنا و ویژگی های مخصوص خود میباشد. اما از آنجاییکه این ویژگی ها در طول دوره های مختلف حیات بشر، به ارث برده شده و بعنوان اساس زیربنای روابط انسانها را در اجتماع ثابت نگذاشته است، لازم میاید که این ریشه و اساس را از ابتدا خوب بشناسیم، تا در جهت ایجاد تغییر در آن، آگاهانه و اصولی پیش رویم. از اینرو، مندل میگوید: «در جوامع بدوی همه مردان و زنان تندرست عمدتاً به تولید مواد غذایی مشغولند. در چنین شرایطی فقط مدت زمان ناچیزی را می توانند جهت ساختن و انبار کردن وسایل کار، یا آموختن فنون پیچیده (همانند فلز کاری)، و یا جهت مشاهده شیوه دار پدیده های طبیعی، و غیره صرف کنند.

تولید افزونه اجتماعی، وقت فراغت کافی برای بخشی از بشریت فراهم می سازد تا بتواند خود را وقف همه فعالیت هایی کند که رشد باوری اجتماعی کار را تسهیل می کند.

فعالیت های زمان فراغت زمینه بنیادی تمدن، تکامل نخستین علوم (ستاره شناسی، هندسه، آب نگاری، معدن شناسی و غیره)، و خط نگاری را فراهم آورد.

جدایی کار فکری و کار بدی، که از فعالیت های دوران فراغت حاصل شده، با تقسیم جامعه به طبقات همگام است.

بنابراین، تا هنگامی که جامعه فقیرتر از آنست که به همه اعضای خود اجازه دهد خود را وقف کار فکری کنند (کارکردهای انباشتی)، تقسیم جامعه به طبقات نشانگر پیشرفت تاریخی است. اما برای پیشرفت، بشریت بهای گزافی پرداخته است.»

در پی جنگهای قبیله ای و اسارت عده ای در دست عده ای دیگر، دوران «برده داری» اولین شکل از نظام حاکم در عصر «مالکیت خصوصی» متجلی شد. در حالیکه یک انسان در کمال رفاه ممکن و فارغ از کاری بدی، به گسترش و رشد آموخته های خود در زمینه صنعت و سایر علوم وقت، مشغول بود، انسان دیگری که در اسارت بسر می برد، همچون کالایی در تملک در میامد و مانند حیوان از او بهره کشی میشد. عصر برده داری بسیار طولانی و قبل از زمان فراغته مصر، یعنی پیش از ظهور «موسی» پیامبر یهودیان وجود داشته، در زمان «عیسی» پیامبر مسیحیان بقدری وحشیانه و دردناک ادامه یافت که به صلیب کشیده شدن او بطور سمبلیک قرار بود به تمام درد و رنج بشریت پایان دهد. البته چنین نشد، ولی این نشانگر تداوم مبارزات

توده میهنی سرسپردگان قدیمی مسکو - سیاست فرمانبرداری از رژیم استبدادی خمینی را پیشه کردند و عملاً بدل به مبلغین جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و ضد انقلاب سیاسی گشتند. بسیاری از نیروهای چپگرا دیگر نیز بارها زیگزاک زدند، به چپ و راست گریختند، لحظه ای علیه رژیم مبارزه مسلحانه کردند و لحظه ای دیگر ستایشگر «رهبر ضد امپریالیست» گشتند. بسیار معدودند نیروهایی که در فهم ماهیت ضد انقلابی رژیم حاکم دچار توهم نشده باشند و باز معدودتر گرایش هایی هستند که از این فهم، روش های آشکار مبارزاتی و جنگنده نتیجه گرفته باشند. کافی است بیاد آوریم که در پاسخ به خواست توده های زحمتکش در مورد ایجاد شورای متحد نیروهای انقلابی که توسط حزب کارگران سوسیالیست ارائه شد، حتی یک نیروی مدعی مدافع منافع زحمتکشان پاسخ نداده است.

یکسال از قیام بهمن ماه می گذرد. تکالیف اصلی و دمکراتیک انقلاب ایران همچنان حل نشده باقی است. اما از طرف دیگر رژیم حامی سرمایه داران و زمینداران بزرگ قادر به سرکوب انقلاب نیست. انقلاب ایران در تداوم است. شوراهای کارخانه در حال جان گرفتن دوباره هستند، خطوط مستقل مبارزه طبقاتی پرولتاریا روشن می شود و کارگران در پی منافع متمایز خویش، جنبش مستقل خود را بازسازی می نمایند و از تجربه کوتاه لیکن غنی خود در طول ماه های اوج مبارزه ضد سلطنت درس می گیرند. ملت ستمدیده کرد پرچم مبارزه برای دمکراسی و حق تعیین سرنوشت کلیه ستمدیدگان ایران را بدست گرفته و مسلحانه از حق خویش و حق زحمتکشان دفاع کرده و پوزنه ی ارتجاع را به خاک مالیده است. رشد مبارزه ضد سرمایه داری، توده های زحمتکش را رو در روی امپریالیزم آمریکا کرده و همین مبارزه باعث شده که بخش های عظیمی از آن نسبت به ماهیت «مبارزه ضد امپریالیستی در خط امام» شک نمایند. تزلزل و یاس رژیم در میدان این مصاف هر روز بیش از گذشته آشکار می شود.

این همه مساله سنگین وظیفه اصلی سازمان حزب انقلابی کارگری را بیش از پیش در دستور کار قرار می دهد. از پس سالها قطع سنن بلشویزم و انقلابی، اکنون سوسیالیستهای انقلابی در خط مقدم جبهه پیکارگران ضد استبدادی و ضد سرمایه داری مبارزه می نمایند و پیروز خواهند شد.

رژیم با جشن های فرمایشی - یادآور جشن های شاهنشاهی گذشته - می خواهد از قیام حادثه ای کنترل شده بسازد، در واقع می کوشد قیام را از روح انقلابی اش خالی کند و دستاوردهایش را به خود اختصاص دهد. اما زحمتکشان در قیام شرکت کردند. آنان در خاطره خود آن روز ها را روشن و زنده نگه داشته اند. یادشان نمی رود که در غبار حرکت مردم، در شتاب مبارزه، در هنگامه آتش و باروت و خون و فریاد، صدای آخوندک های مفلوک به گوش می رسد که: " امام هنوز حکم جهاد نداده است ". یادشان نمی رود که قیام را خودشان ساختند. با دست های خودشان و با همبستگی کارگری خودشان قیام را سازمان دادند. حتی اگر از قیام در مهلکه جشن های کریه آخوندها یک خاطره بجا مانده باز آن خاطره شرکت توده ها در سرنوشت خودشان است. هنوز ضد انقلاب سیاسی نتوانسته این توده ها را متقاعد کند که کاری که خودشان کرده اند را به حساب حضرات از ما بهتران بگذارند. چه کسانی اسلحه بدست در خیابانهای تهران با باقیمانده ی نیروی ارتش مصاف دادند؟ چه کسانی در شب های پایان بهمن ماه از شهرهای ایران محافظت کردند؟ خود زحمتکشان و فقط خود ایشان.

کمیته های محله ها را بدل به کمیته های امام و ملو از ساواکی کردند. مردم را با هزار وعده و تهدید خلع سلاح کردند. کوشیدند دو هفته پس از آنکه خیابانهای تهران و شهرهای ایران او نعره " ایران را سراسر سیاهکل می کنیم " پر شده بود شعار " یاروسری یا توسری " بدهند. هنوز با این همه دوز و کلک پیروز نشده اند. زیرا که زحمتکشان ایران در میدان مبارزه باقی مانده اند و انقلاب سوم ایران در تداوم است.

یکسال از قیام با شکوه، خیره کننده و عظیم زحمتکشان ایران می گذرد. در بهمن ۵۷، کارگران، نیمه پرولترها، تهیدستان شهری، زنان، روشنفکران و جوانان انقلابی به طور مستقیم در سرنوشت خویش و سازمان تاریخ ایران دخالت کردند. قیام حماسی زحمتکشان از برخورد مسلحانه سربازان گارد شاهنشاهی و نظامیان مرتجع از یکسو و همافران و مردم ستمدیده تهران از سوی دیگر آغاز شد و به یکی از بزرگترین حرکات مسلحانه و قیام های مردم تمامی تاریخ منتهی گردید. این قیام با شکوه، سلطنت و نظام پوسیده و متعفن پادشاهی را به زیاله دان تاریخ افکند، رژیم سرسپرده و خان بختیار را واژگون کرد و تلاش او را در رسیدن به توافق با سلسه مراتب مذهبی بی اثر کرد. در فاصله ده روزه بازگشت خمینی به ایران تا پیروزی قیام در ۲۲ بهمن، سلسه مراتب مذهبی و دولت منتصب خمینی، یعنی دولت بازرگان تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا به گونه ای بمصالحه با بختیار دست یابد. اما کل مذاکرات با قیام مردم زحمتکش - قیامی که یکسر از عهده کنترل هر دو طرف خارج بود - نقش بر آب شد.

قیام ۲۱-۲۲ بهمن به دنبال ماه ها مقابله رو در روی مردم بی سلاح با یکی از مدرن ترین ارتش های منطقه و جهان به پیروزی توده ها ختم شد. رژیم شاه و بختیار که توسط تمامی نیروهای امپریالیستی و بورکراسی شوروی و چین حمایت می شد، در مقابله روزمره با بسیج عظیم چند میلیونی تهیدستان شهری و اعتصاب عمومی کارگران و زحمتکشان ایران از هم پاشید. ستمدیدگان تمام جهان از روش های مبارزاتی، بسیج های با شکوه مردمی و عاقبت قیام مسلحانه یکتا و درخشان زحمتکشان ایران بسیار آموخته اند و باز هم از تداوم انقلاب ایران خواهند آموخت.

قیام بهمن ماه گذشته علی رغم بسیج چند میلیونی زحمتکشان، نقش آشکارا تعیین کننده سازمانهای مسلح - خاصه چریکهای فدایی خلق - و علی رغم جنبه اساسی شرکت کارگران و اعتصاب درخشان آنان، به حکومت کارگران و دهقانان ایران منتهی نشد. پیامد این قیام تخریب کامل بورژوازی، از میان رفتن ارتش ضد مردمی، آزادی ملیتهای ستمدیده، زنان، رفع استثمار از کارگران، تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر نبود، قیام به اقتصاد با نقشه، به رفاه عمومی، به رشد سریع اقتصادی، به قدرت یافتن شوراهای کارگری و دهقانی ختم نشد. بر عکس، قیام پیامدهای غم انگیز داشت. یکماه پس از آن در سنجند کشتار پیشمرگان و انقلابیون کرد و مردم بی دفاع شهر آغاز شد. دو هفته پس از آن حمله به حقوق زنان انجام گرفت. دو ماه پس از آن فرماندهان ارتجاعی ارتش شاه بر راس کارها بودند، از سرمایه داران فراری التماس می شد که به وطن بازگردند.

دولت در دفاع از زمینداران بزرگ به روی دهقانان فقیر و در دفاع از سرمایه داران به روی کارگران و کارگران بیکار شده اسلحه می کشید. ضد انقلاب سیاسی با نقشه و تمرکز بر محبوبیت و اعتبار خمینی که محصول سالها مبارزه قاطع وی علیه سلطنت بود به کار بازسازی نهادهای حکومتی و ابزار سرکوب سرمایه داری پرداخت.

این مهمترین درس انقلاب ایران و قیام بهمن ۵۷ است: حتی بسیج عظیم میلیونها زحمتکش ایرانی در خود و به تنهایی نتوانست به بنیاد حکومت کارگران و دهقانان منتهی گردد. نیروی انفجاری بسیج مردم، در شرایط فقدان عنصر متمرکز کننده آگاهی و برنامه انقلابی یعنی حزب انقلابی کارگری به کار نیامد. صرفاً به تسخیر قدرت سیاسی توسط مشتکی از سران سلسه مراتب مذهبی و عناصر قدیمی جبهه ملی - سازمانی که از مسنولین اصلی شکست انقلاب گذشته ایران بود - منتهی گردید و بس. سازمان حزب انقلابی کارگری و ارائه برنامه عمل دقیق زحمتکشان همچنان مهمترین وظیفه کلیه کمونیست های انقلابی است. اهمیت کلمه بالا زمانی بیشتر درک می شود که به یاد آوریم نیروهای سیاسی مدعی منافع طبقه کارگر در مسیر یکساله انقلاب چه کرده اند. بخشی از آنان - مانوئیست های چاکر پکن و استالینیست های حزب